



## بررسی مفهوم از خودبیگانگی کارل مارکس از منظر مطالعات فرهنگی و کاربرد آن در جامعه ایرانی

جواد زنبوری

دانشگاه کاشان

### چکیده:

از خود بیگانگی، یکی از مهم‌ترین مسائل انسان شناختی است که در رشته‌های گوناگون علوم انسانی از جمله جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و حتی روان‌پزشکی مورد توجه قرار گرفته است.

از خود بیگانگی، یکی از مهم‌ترین مسائل انسان شناختی است که در رشته‌های گوناگون علوم انسانی از جمله جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، روان‌شناسی، فلسفه و حتی روان‌پزشکی مورد توجه قرار گرفته است. مفهوم «alienation» که دز زبان فارسی به «از خودبیگانگی» ترجمه شده است، عنوانی است کلی برای بسیاری از دردهای فردی و اجتماعی انسان؛ و به دلیل همین کلیت، مفهومی است بسیار مبهم. به عبارت دیگر، وقتی همه مشکلات را زیر یک عنوان کلی خلاصه می‌کنیم، در واقع روشن نیست که درباره چه مشکلی بحث می‌کنیم. برای مثال، وقتی می‌گوییم: «فلانی بیمار است» چیزی که از این تعبیر دستگیرمان می‌شود، این است که حال این شخص خوب نیست؛ یعنی آن گونه که باید باشد نیست. اما اینکه چه مشکلی برای او پیش آمده، یا چه اختلالی در مزاج او رخ داده، که موجب این وضع شده است و چگونه می‌توان با ایجاد تغییراتی در مزاج او زمینه بهبودی او را فراهم نمود، مشخص نیست. بر همین اساس است اگر فردی دچار از خودبیگانگی شده باشد. سؤال می‌شود چگونه این مشکل یا بیماری به وجود آمده، راه حل و یا درمان آن چیست؟ چرا بسیاری از انسان‌ها به این درد مزمن مبتلا هستند؟ راه‌های پیشگیری از آن کدام است؟ چه اقداماتی باید در زندگی انسان صورت گیرد تا به رفع آن منجر شود؟ مجموعه سؤالاتی از این دست و پاسخ به این پرسش‌ها، مستلزم بررسی مفهوم از خودبیگانگی، تبیین دیدگاه‌های مختلف درباره آن و در نهایت، ارائه راه‌کارهایی برای پیشگیری یا درمان آن می‌باشد. ابتدا به بررسی مفهوم از خودبیگانگی می‌پردازیم:

**کلمات کلیدی:** از خودبیگانگی، مطالعات فرهنگی، علوم انسانی، انسان‌شناختی، تغییرات، پیشگیری

### • بررسی مفهوم از خودبیگانگی

واژه «alienation» که در زبان فارسی غالباً به «از خودبیگانگی» ترجمه شده است، در فلسفه غرب سابقه طولانی دارد. ریشه این اصطلاح کلمه لاتینی «alius» به معنای «دیگر» است. پسوند en در زبان لاتینی صفت ساز است. بنابراین، «alien» به معنای منسوب به دیگری است. از صفت alien فعل alienate ساخته شده است، به معنای «از آن شخص دیگر کردن» یا به عبارت واضح‌تر، «انتقال به غیر». سپس از این کلمه، اسم فعل alienation به معنای «انتقال به غیر» (الیناسیون) ساخته شده است. مورد استعمال اصلی آن مناسبات حقوقی است به معنای سلب حقی از یک شخص و انتقال آن به شخصی دیگر. اما با گذشت زمان، این مفهوم آن قدر توسعه پیدا کرده، که در جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و حتی روان‌پزشکی کاربرد دارد. در روان‌شناسی و روان‌پزشکی، الیناسیون عبارت است از حالت ناشی از اختلال روانی یا به اصطلاح، «روانی» بودن. البته این



معنا نیز با مفهوم حقوقی کلمه ارتباط دارد؛ زیرا از یک سو بیمار روانی، شخصی است که سلامت عقل خود را از دست داده است (عقل از او سلب شده است)، و از سوی دیگر، قانون پاره ای از حقوق چنین شخصی را سلب می کند و به ولی یا وارث او انتقال می دهد. این همان مفهوم قضایی «حجر» است. بنابراین، «فرد الینه» از جهت قضایی معادل «محجور» خواهد بود. ۲. پس از بررسی مفهوم «الیناسیون»، نگاهی کوتاه به سیر تاریخی آن، به ویژه در فلسفه غرب، می اندازیم.

### • دورنمای تاریخی از خودبیگانگی

واژه از خودبیگانگی در طول تاریخ گاهی مفهومی با بار ارزشی مثبت و گاهی نیز بار ارزشی منفی و ضد ارزش داشته است. آنچه در محافل علمی و فرهنگی مطرح و در اینجا مدنظر است، کاربرد منفی آن است. اما به دلیل اینکه در گذشته این واژه بیشتر با بار ارزشی مثبت مورد استفاده قرار گرفته است، اشاره ای کوتاه به معنای مثبت آن می کنیم. الیناسیون یا از خودبیگانگی به معنای مثبت یعنی وارستن از خود یا از خود بی خود شدن است. از این رو، به معنای خلسه یا وجد و حال عرفانی است. ۳. اگر الیناسیون را به این معنا در نظر بگیریم، در واقع یک روش عرفانی (mystic) است برای رسیدن به دانش حقیقی. در این صورت، در مقابل روش عقلانی قرار می گیرد. در روش عقلانی انسان می کوشد با تحلیل و ترکیب مفاهیم به حقایق جهان دست یابد، ولی در روش عرفانی، عارف برای رسیدن به حقیقت سعی می کند از خویشتن خویش بیرون آید و حقیقت را در خود حقیقت درک کند. بنابراین، تجربه عرفانی به معنای توضیح (explanation) رازهای نهفته هستی نیست، بلکه به معنای رفتن در دل این رازها و پذیرفتن آن ها به همان صورت سر بسته است. به همین دلیل است که در عرفان ایرانی، در ستایش بیخودی و بیهوشی و نکوهش عقل و هوش مطالب فراوانی بیان شده است. تاریخ این نحوه تفکر در غرب نیز از دیر زمان وجود داشته است؛ هم در ادیان بسیار کهن و هم در نظرات برخی از قدیمی ترین فلاسفه غرب (یونان). در اینجا به عنوان شاهد، نمونه هایی را به اختصار ذکر می کنیم:

### مارکس و از خود بیگانگی

به نظر مارکس، تاریخ نوع بشر جنبه ای دوگانه دارد، یعنی، از یک سوی، تاریخ نظارت آفریننده انسان بر طبیعت است و از سوی دیگر، تاریخ از خودبیگانگی هر چه بیشتر انسان است. از خودبیگانگی به وضعی اطلاق می شود که در آن، انسانها تحت چیرگی نیروهای خود آفریده شان قرار می گیرند و این نیروها به عنوان قدرت های بیگانه در برابرشان می ایستند. این مفهوم در کانون نوشته های نخستین مارکس جای دارد و در نوشته های بعدی اش نیز البته دیگر نه به عنوان یک قضیه فلسفی بلکه به عنوان یک پدیده اجتماعی، همچنان جای مهمی را به خود اختصاص می دهد. مارکس جوان می پرسد: در چه شرایطی انسانها قدرتها و ارزش های شان را صرف چیزهایی می کنند که از نظارت آنها سر باز می زنند؟ علت های اجتماعی این پدیده چیستند؟ به عقیده مارکس، همه نهادهای عمده جامعه سرمایه داری، از دین و دولت گرفته تا اقتصاد سیاسی، دچار از خود بیگانگی اند. وانگهی، این جنبه های گوناگون از خودبیگانگی، وابسته به یکدیگرند. «عینیت بخشی، کار از خود بیگانگی است. درست همچنان که انسان تا زمانی که تحت تأثیر شدید دین است، ذات خویش را تنها می تواند با یک هستی از خودبیگانه و موهوم عینیت بخشد، تحت چیرگی نیاز خودخواهانه نیز تنها می تواند خودش را تایید کند و از طریق قرار دادن فرآورده های تولیدی و فعالیت شخصی اش تحت تابعیت و چیرگی یک هستی بیگانه و وابسته ساختن آنها به اعتبار یک هستی باز هم بیگانه، یعنی پول، چیزهایی را تولید نماید».



«پول همان ذات از خود بیگانه کار و وجود انسان است. این ذات بر انسان چیره می شود و مورد پرستش او قرار می گیرد». «دولت همان واسطه میان انسانها و آزادی بشری است. درست همچنان که مسیح واسطه ای است که انسان همه اولوهیت و همه پیوندهای مذهبی اش را بدو نسبت می دهد، دولت نیز واسطه ای است که انسان همه عدم اولوهیت و همه آزادی انسانی اش را در گرو او می گذارد». پس، انسان در همه نهادهایی که گرفتارشان شده است، با از خود بیگانگی روبرو است. اما به نظر مارکس، از خود بیگانگی در محل کار از همه بیشتر اهمیت دارد، زیرا که انسان به عقیده او، گذشته از هر چیز دیگر، یک انسان سازنده است. «دستاورد سترگ پدیده شناسی هگل... این است که او خود آفرینی انسان را به عنوان یک فراگرد در نظر می گیرد... و بنابراین، ماهیت کار را درک می کند و انسان عینی را... نتیجه کار خودش میداند».

برخلاف صورت های دیگر از خود بیگانگی، از خود بیگانگی اقتصادی نه تنها در اذهان انسان ها بلکه در فعالیت های روزانه شان نیز رخ می نماید. «از خود بیگانگی مذهبی تنها در عرصه آگاهی و در زندگی درونی انسان رخ می دهد، اما از خود بیگانگی اقتصادی به زندگی واقعی باز بسته است... و از همین روی، بر هر دو جنبه زندگی تاثیر می گذارد». از خود بیگانگی در قلمرو کار، چهار جنبه دارد: انسان از محصولی که تولید می کند، از فراگرد تولید، از خودش و سرانجام، از اجتماع همگانش بیگانه می شود.

« محصولی که با کار تولید می شود، اکنون بسان یک هستی بیگانه و قدرتی مستقل از تولید کننده در برابر او می ایستد... هر چه که کارگر بیشتر خود را وقف کارش می کند چیزهایی که به ضد خودش می آفریند، نیرومندتر می شوند و او در زندگی درونی اش فقیرتر می شود و کمتر به خودش تعلق می یابد».

« به هر روی، از خود بیگانگی تنها نه در نتیجه تولید، بلکه در فراگرد تولید در چهارچوب خود فعالیت تولیدی نمایان می شود... اگر محصول کار، از خود بیگانگی است، خود تولید نیز باید یک نوع از خود بیگانگی فعال باشد... از خود بیگانگی محصول کار، تنها بیانگر از خود بیگانگی در خود فعالیت کار است».

انسانی که از محصولات کارش و از فراگرد تولید بیگانه می شود، از خودش نیز بیگانه می گردد. او دیگر نمی تواند جنبه های گوناگون شخصیت اش را به گونه ای کامل بهروراند. «کار برای کارگر جنبه خارجی پیدا می کند... و دیگر بخشی از ماهیت او را نمی سازد؛ در نتیجه، او خودش را در کارش محقق نمی سازد، بلکه بدین طریق، خودش را انکار می کند... از این روی، کارگر تنها زمانی که اوقات فراغتش را می گذراند، احساس می کند که خودش هست، حال آن که ضمن کار چنین احساسی را ندارد». «کارگر در حال کار، نه به خودش بلکه به شخص دیگری تعلق دارد». «کارگر با فعالیت خودش در چنان ارتباطی است که کارش را بسان چیزی بیگانه و نه متعلق به خودش می انگارد و فعالیت اش را رنج (انفعال)، نیرویش را بی قدرتی و خلاقیت اش را به عنوان عدم مردانگی اش تلقی می کند. انرژی ذهنی و جسمانی شخصی کارگر و زندگی خصوصی اش... به فعالیتی تبدیل می شود که علیه او جهت گرفته و مستقل از او است و به او هیچ تعلق ندارد».

سرانجام، انسان از خود بیگانه از اجتماع بشری و از هستی نوعی اش نیز بیگانه می گردد. «انسان از انسان های دیگر بیگانه شده است. انسانی که در برابر خودش قرار می گیرد، در برابر انسانهای دیگر نیز قرار می گیرد. هر آنچه که در مورد رابطه انسان با کارش، محصول کارش و با خودش صدق دارد، در مورد رابطه اش با انسان های دیگر نیز مصداق پیدا می کند... هر انسانی از دیگران بیگانه است... و هر یک از دیگران نیز به همین سان از زندگی بشری بیگانه است». مارکس می بایست از این بیت شعر آ، ای، هاوسمان خوشش آمده باشد که گفته است، «من، یک بیگانه و هراسان، در جهانی که هرگز نساخته امش». تنها تغییری که مارکس می بایست در این بیت بدهد، جایگزین ساختن ضمیر ما به جای من است.

اصطلاح از خود بیگانگی را در نوشته های بعدی مارکس نمی توان پیدا کرد، اما مفسران جدید مارکس در اشتباهند که ادعا می کنند او این فکر را بعدها رها کرده بود. این مفهوم در نوشته های بعدی مارکس، بویژه در سرمایه نمایان است. مارکس در مفهوم



«بت انگاری کالاها» که برای تحلیل اقتصادی او جنبه ای کانونی دارد، بارها اصطلاح از خودبیگانگی را به کار بسته بود. کالاها محصولات کار از خود بیگانه انسان و تجلیات تبلور یافته همین کارند که بسان هیولایی بر آفرینندگانش چیره گشته اند. مارکس در سرمایه می نویسد که:

صورت کالایی و رابطه ارزشی میان محصولات کار که مهر کالا را بر این محصولات می زند، با خواص مادی محصولات کار و روابط مادی ای که ضمن تولید این محصولات ایجاد می شوند، هیچگونه ارتباطی ندارد. صورت کالایی کار در واقع یک نوع رابطه میان انسانها است که به چشم آنها به صورت یک رابطه موهوم میان چیزها نمایان می شود. اگر خواسته باشیم که این رابطه را با چیز دیگری مقایسه کنیم باید به نواحی دورافتاده جهان مذهبی ارجاع کنیم. در این جهان، محصولات مغز بشر به عنوان هستی های زنده و مستقلی نمایان می شوند و با یکدیگر و نیز با نوع بشر ارتباط برقرار می کنند. در جهان کالاها نیز انسان ها با محصولات دست شان چنین رابطه ای برقرار می کنند. این همان چیزی است که من بت انگاری می خوانم و همین که محصولات کار به عنوان کالا تولید می شوند، در مورد آنها مصداق پیدا می کند.

مفهوم از خودبیگانگی چه با بیان آشکار و چه به صورت ضمنی، همچنان در کانون تحلیل اقتصادی و اجتماعی مارکس جایش را حفظ می کند. در یک جامعه از خودبیگانه، کل وضع ذهنی انسانها و آگاهی شان، تا حد زیادی بازتاب شرایطی اند که انسانها در آنها خودشان را می یابند و نیز منعکس کننده پایگاه های متفاوت آنها در فراگرد تولیداند

4

#### • مارکس و از خودبیگانگی

کارل مارکس برای «کار» بالاترین ارزش را قایل است و می گوید: «انسان در روند کار، خود را می سازد و سرشت نوعی خود را به جا می آورد. بنابراین، زیستن یعنی کار کردن. به همین دلیل، مارکس کار را «تجلی زندگی» می نامد. ۱۲ این تجلی از زندگی ممکن است موجب «بیگانگی از زندگی» شود. این مشکل زمانی پیش می آید که انگیزه کار نه «نیاز درونی»، بلکه «نیاز بیرونی» و «اتفاقی» باشد؛ ۱۳ یعنی وقتی که انسان ناچار باشد برای ادامه حیات خود، کار خود را و در واقع، خویشتن خود را مانند کالا بفروشد. کارل مارکس می گوید: «انسان از طریق الوهیت و ایدئولوژی "خود حقیقی اش" را تحقق نمی بخشد، بلکه از طریق اتحاد با جهان به وسیله کار خلاق، فعالیت سازنده، و روابط اجتماعی عینی و هماهنگش، ذات خود را محقق می سازد.»

مارکس بر این باور است که دین و آموزه های دینی یکی از موانعی است که در مسیر خود شکوفایی کامل انسان قرار دارد و عامل از خودبیگانگی او می شود؛ به این بیان که دین با دادن وعده و وعیدهای اخروی جلوی حرکت توده های مردمی را می گیرد و نمی گذارد انسان ها در مقابل حکومت های استبدادی قیام کنند و از انسان یک موجود خیالی می سازد و هیچ گاه انسان به هویت حقیقی خودش دست نمی یابد و به این صورت از حقیقت خود فاصله می گیرد و از خود بیگانه می شود. مارکس راه نجات انسان ها را از خودبیگانگی، مقابله با دین و از بین بردن دین می داند.

علاوه بر سه متفکر مذکور، توماس هابز (Tomashabbes)، بندیک اسپینوزا (Bendict spinozsa)، جان لاک (John Locke)، ژان ژاک روسو (jean jacuessRousseau)، ماکس شلر (Max scheler)، یوهان فیخته (Johann Fichte)، ولفونگ گوته (Wolfganggoethe)، ویلهلم ون هامبولت (Wilhelm vonhumboldt)، سورن کی یر که گورد (Soern kierkegaard) و پل تیلیخ (Paul Tillich) از اندیشمندانی هستند که به مسئله از خودبیگانگی پرداخته اند. ۱۴



### • بررسی و ارزیابی

تأملی کوتاه درباره سیر تاریخی مفهوم از خودبیگانگی در فلسفه غرب و بدون تردید، پرداختن به مسئله «از خودبیگانگی» توسط اندیشمندان غربی به ویژه در سده هجدهم و نوزدهم میلادی نشان می‌دهد که این مسئله یکی از مهم‌ترین مسائل انسان‌شناختی است. در واقع، یکی از دردهای مزمن و خطرناکی است که انسانیت انسان را تهدید می‌کند و حداقل فایده آن هشدار است به همه انسان‌ها و رهبران فکری و فرهنگی جامعه بشری. اما تبیینی که اندیشمندان غربی از این مسئله ارائه نموده‌اند، از نظر متفکران ما به جد مورد نقد و بررسی است؛ زیرا ما دین را مانع از خودبیگانگی می‌دانیم، در حالی که آن‌ها دین را عامل از خودبیگانگی انسان می‌دانند. وجه مشترک بیشتر این متفکران، به ویژه هگل، فوئرباخ و مارکس در زمینه رابطه دین و از خودبیگانگی، آن است که هر سه دین را به عنوان یکی از مهم‌ترین علل از خودبیگانگی بشر می‌دانند و بر این باورند که تا بشر دین را کنار نگذارد، نمی‌تواند خویشتن خویش را بازابد؛ زیرا آن‌ها دین را حاکم بر اندیشه بشری می‌دانند و معتقدند پذیرش دین یعنی مقهور اراده غیر شدن و بیرون آمدن از امتداد وجودی خود.

نقد و بررسی این دیدگاه‌ها به صورت تفصیلی از حوصله این نوشتار خارج است، اما به برخی از اشکالات اساسی آن‌ها اشاره می‌کنیم:

▪ تقریباً در همه این دیدگاه‌ها به ویژه در سه دیدگاهی که بیان شد، این مطلب به چشم می‌خورد که انسان را تنها در زندگی مادی این جهانی خلاصه می‌کنند و دیگر ساحت‌های وجودی انسان را نادیده می‌گیرند. حال آنکه، انسان موجودی است چندساحتی که در جای خود این مسئله به صورت مستدل به اثبات رسیده است. ۱۵

▪ بیشتر این دیدگاه‌ها، خدا را موجودی ساخته ذهن خودآگاه یا ناخودآگاه بشر می‌دانند. این ادعا فاقد پشتوانه استدلالی و برهانی است و در جای خود به اثبات رسیده که خدا یک موجود خیالی ساخته ذهن بشر نیست، بلکه موجودی واقعی و حقیقی است که همه عالم هستی مخلوق، نیازمند و عین ربط به او هستند. به نظر می‌رسد، با فرو ریختن این دو مبنا کلیه تحلیل‌های مبتنی بر آن از بین می‌رود. به اعتقاد ما ریشه‌ها و عوامل پیدایش مسئله «از خودبیگانگی» به عنوان یک مشکل را باید در تعالیم و ادیان آسمانی جستجو کرد و ادیان الهی پیش از هر متفکری به این مسئله پرداخته‌اند و همواره با بیان‌های گوناگون به انسان‌ها هشدار داده‌اند که از این بیماری خطرناکی که انسانیت آن‌ها را تهدید می‌کند، غفلت نورزند. بنابراین، ما در ادامه بحث مسئله از خودبیگانگی را از دیدگاه اسلام و روان‌شناسی مورد بررسی قرار می‌دهیم، سپس راه کارهایی برای پیش‌گیری و درمان آن ارائه می‌نماییم.

### • اسلام و مسئله از خود بیگانگی

بی‌تردید همه ادیان آسمانی، به ویژه اسلام، برای هدایت انسان در مسیر کمال و دگرگون کردن و تعالی بخشیدن به هویت انسان آمده‌اند. در میان همه موجودات جهان هستی فقط انسان است که قابلیت این دگرگونی را دارد. انسان می‌تواند با اراده و اختیار خود راه تعالی بخشیدن به هویت خویش را برگزیند و یا اینکه هویت واقعی خویش را با علم و آگاهی بیابد یا از خود غافل شود و خود را فراموش کند و تا سرحد از خودبیگانگی پیش رود. با این فرض، همه ادیان الهی برای انسان هویتی در نظر گرفته‌اند که هم امکان رشد و تعالی دارد و هم امکان سقوط و انحطاط. از این رو، می‌توان گفت: ادیان آسمانی پیش از هر متفکری مسئله خودفراموشی یا از خودبیگانگی را به عنوان خطری بزرگ که انسانیت انسان را تهدید می‌کند، مورد توجه قرار داده‌اند، و به بیان‌های مختلف نسبت به آن هشدار داده، مصادیق از خودبیگانگی و راه‌های پیشگیری و درمان آن را نیز ارائه نموده‌اند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که از منظر دین، هویت واقعی انسان چیست و چگونه انسان از هویت خود بیگانه می‌شود؟



### ● هویت واقعی انسان از دیدگاه اسلام

در بینش اسلامی، حقیقت انسان را روح جاودانه او تشکیل می‌دهد و این حقیقت از خدا نشأت گرفته و به سوی او باز می‌گردد و به عبارت دیگر، انسان، هویت «از اویی و به سوی اویی دارد» (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (بقره: ۱۵۶). بنابراین، شناخت انسان بدون در نظر گرفتن هویت او و رابطه او با خدا میسر نیست. از سوی دیگر، زندگی واقعی انسان در سرای دیگر، یعنی آخرت است و سعادت واقعی او نیز در عالم آخرت است که با تلاش‌های مخلصانه و توأم با ایمان خود در این دنیا آن را بنا می‌نهد.

### ● قرآن و از خودبیگانگی

در قرآن کریم تعابیر متعددی درباره رابطه انسان با خویشتن مطرح شده است؛ مانند «خودزیانی» و «خود فراموشی»: (قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ) (اعراف: ۵۳)؛ آن‌ها سرمایه‌های وجودی خود را از دست داده‌اند و معبودهایی که به دروغ ساخته بودند، همگی از نظرشان گم می‌شوند (نه راه بازگشتی دارند و نه شفیعانی). در جای دیگر می‌فرماید: (قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ) (زمر: ۱۵)؛ بگو زیانکاران واقعی آنانند که سرمایه وجود خویش را از دست داده‌اند. یا در جایی دیگر می‌فرماید: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ) (حشر: ۱۹)؛ از خدا غافل شدند، پس خدا خودشان را از خوشان غافل ساخت. و تعابیری مانند: خودفروشی. در قرآن آمده: (بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ) (بقره: ۹۰)؛ آنچه خود را به آن فروختند بد چیزی است.

6

با کمی تأمل در آیات مزبور این سؤال پدید می‌آید که مگر ممکن است انسان خود را ببازد؟ باختن از دست دادن است و نیازمند دو چیز است: یکی «بازنده» و دیگری «باخته شده». چگونه ممکن است انسان خود را ببازد و یا خود را از دست بدهد، آیا این تناقض نیست؟ همچنین مگر ممکن است انسان خود را فراموش کند و از یاد ببرد؟ انسان زنده همواره غرق در خود است، هر چیزی را با اضافه به خود می‌بیند، توجهش پیش از هر چیز به خود است، پس فراموش کردن یعنی چه؟ با توجه به آنچه درباره هویت واقعی انسان از دیدگاه قرآن بیان شد، پاسخ به این سؤالات روشن است؛ زیرا بسیاری از انسان‌ها خود حقیقی‌شان را فراموش کرده یا از آن غافل شده‌اند، خود حقیقی‌شان را فروخته و در ذات خویش دچار زیان شده‌اند. برای مثال، آنجایی که انسان واقعیت خود را همین «تن» می‌پندارد و هر چه می‌کند برای تن و بدن خود انجام می‌دهد، خود را گم کرده و فراموش کرده و ناخود را خود پنداشته است. به قول مولوی مثل چنین کسانی مثل کسی است که قطعه زمینی در نقطه ای دارد، زحمت می‌کشد و مصالح و بنا و عمله می‌برد آنجا را می‌سازد، رنگ و روغن می‌زند و به فرش‌ها و پرده‌ها مرتین می‌نماید، اما روزی که می‌خواهد به آن خانه منتقل شود یک مرتبه متوجه می‌شود که به جای قطعه زمین خود، یک قطعه زمین دیگر که اصلاً به او مربوط نیست و متعلق به دیگری است ساخته و آباد کرده است، ولی زمین خودش خراب به کنار افتاده است.

در زمین دیگران خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه جز تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی گوهر جان را نیابی فریبی. ۱۷

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در بیانی بسیار جالب و عمیق، که بیانگر همین خود گم‌کردگی و از خودبیگانگی است، می‌فرماید: «عجبت لمن ینشد ضالته و قد اضل نفسه فلا یطلبها»؛ ۱۸ تعجب می‌کنم از کسی که در جستجوی گمشده اش برمی‌آید و حال آنکه، «خود» را گم کرده و در جستجوی آن بر نمی‌آید.

از خودبیگانگی و فراموش کردن خود منحصر به این نیست که انسان درباره هویت و ماهیت خود اشتباه می‌کند و - مثلاً - خود را با بدن جسمانی خود اشتباه بگیرد، بلکه هر چیزی که انسان را از مسیر تکامل فطری اش باز دارد یا از آن مسیر منحرف کند، موجب نوعی از خود بیگانگی می‌شود.



### • علل از خودبیگانگی

#### ▪ اهداف و غایات انحرافی

یکی از عواملی که انسان غیر خود را خود می‌پندارد و در نتیجه، خود واقعی را فراموش می‌کند و از دست می‌دهد، اهداف و غایات انحرافی است. انسان هر غایت انحرافی که انتخاب کند در حقیقت آن را به جای «خود» واقعی گذاشته و این نه تنها موجب بیماری «از خودبیگانگی» می‌شود، بلکه کار به جایی می‌رسد که ماهیت و واقعیت انسان مسخ می‌گردد و مبدل به آن چیزی می‌شود که به آن دلبسته است.

به قول شاعر:

گر در طلب گوهر کانی، کانی ور در پی جستجوی جانی، جانی

من فاش کنم حقیقت مطلب را هر چیز که در جُستن آنی، آنی. ۱۹

انسان به هر چیزی که عشق بورزد با او محشور می‌شود: «من احب حجراً حشره الله معه»؛ ۲۰ هر کس هر چه را دوست داشته باشد، حتی اگر آن چیز سنگ باشد، با آن محشور می‌گردد.

▪ خود کم بینی؛ اصالت دادن به دیگری

هر انسانی تصویری از خویشتن خویش دارد. به قول روان‌شناسان هر فردی یک «خودپنداره» (Self- concept) از خود دارد. اگر خودپنداره انسان ضعیف باشد، وقتی در مقابل دیگران یا چیزهای دیگر قرار می‌گیرد خود را می‌بازد یا خود را فراموش می‌کند و اصالت را به دیگری می‌دهد و در ارزیابی‌ها، احساس دردها و سایر امور، دیگری را اصل قرار می‌دهد و امور خود را بر اساس آن می‌سنجد. قرآن شخصیت رباخواران را این گونه توصیف می‌کند: (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...)(بقره: ۲۷۵)؛ آنان که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند (اقدام به کاری نمی‌کنند)، مگر مانند برخاستن کسی که شیطان او را در اثر تماس آشفته می‌کند (تعادل او را بر هم می‌زند). این حالت از آن رو است که رباخواران گفتند: همانا خرید و فروش مانند ریاست.

قطع نظر از دیدگاه‌هایی که مفسران درباره این آیه دارند، این آیه ربط وثیق به بحث از خودبیگانگی دارد؛ به این بیان که انسان از خودبیگانگی که به دیگری اصالت می‌دهد برای شئون دیگری هم اصالت قایل است و در همه مسائل و فروع و ابعاد، اصالت را به غیر می‌دهد. از دید انسان رباخوار اصالت با رباخواری است و خرید و فروش هم مانند ریاست. در واقع، او چنین می‌اندیشد که ربا هیچ اشکالی ندارد، بلکه راه درست به دست آوردن سود رباخواری است نه خرید و فروش. خرید و فروش هم به دلیل تشابه با ربا در سودآوری تجویز می‌شود! در واقع، انسان رباخوار از جاده کمال واقعی و فطری خود خارج شده و نه تنها از خود واقعی‌اش دور شده، بلکه انسان را حیوانی پنداشته که هر چه بیشتر بتواند سود به دست آورد و از دنیا بهره‌مند باشد، کامل‌تر است و به هدف نزدیک‌تر. رباخواری مصداق کامل این بهره‌مندی است. ۲۱

### • انواع از خودبیگانگی

به طور کلی، از خودبیگانگی را به دو نوع فردی و اجتماعی می‌توان تقسیم کرد. به عبارت دیگر، گاهی هویت فرد دچار بحران می‌شود و گاهی جامعه‌ای دچار فقدان هویت می‌گردد و به از خودبیگانگی مبتلا می‌شود، به گونه‌ای که جامعه‌ای دیگر را خود می‌پندارد و جامعه‌ای دیگر را اصل قرار می‌دهد. هر کدام از خودبیگانگی فردی و اجتماعی نمودها و پیامدهایی دارد که به طور اختصار به آن‌ها اشاره می‌شود:

از خود بیگانگی، هم فردی است و هم اجتماعی. گاه از خود بیگانگی جنبه فردی دارد، ولی گاه جامعه‌ای از خود بیگانه می‌شود و جامعه‌ای دیگر را خود می‌پندارد.



در اینجا نیز، هویت جامعه دیگر را هویت خود می‌پندارد و جامعه دیگر را اصل قرار می‌دهد. تز کسانی مانند تقی زاده که می‌گفتند: راه پیشرفت جامعه ی ایرانی ما، آن است که سراپا فرنگی شویم؛ آن بود که جامعه ما را از خود بیگانه کنند. امثال او که به جامعه غرب اصالت می‌دهند، درد غرب را، درد جامعه خود و درمان غرب را درمان جامعه خود می‌پندارند. وقتی غرب مسأله ای را درد به شمار نیاورد، آنها می‌گویند این مهم نیست، زیرا در غرب هم چنین است بلکه باید چنین باشد و مقتضای یک جامعه پیشرفته این است و چنین مسأله ای نشان پیشرفت تلقی می‌شود.

وقتی سخن از مشکلات و مسائل اجتماعی و فرهنگی می‌رود، آنچه را در غرب به عنوان مشکل اجتماعی مطرح کرده اند، مشکل جامعه خود می‌پندارد و وقتی می‌خواهد معضلی را حل کند، به دنبال راه حلهای غربی می‌رود و آنها را درست می‌پذیرد و ارائه می‌دهد.

حتی اگر گفته شود شاید جامعه ما با جامعه غرب متفاوت باشد، می‌گوید: تاریخ را تکرار نکنید، آنها تجربه و خطا را انجام داده اند. نقش ارزشها، باور داشتهها، سنت دینی و حتی سنت ملی را در شناخت جامعه، مسائل اجتماعی، بحرانها و راه حلها نادیده می‌گیرد. جوامعی که دیگری را به جای خود می‌نشانند، در فرهنگ آن جامعه دیگر هضم می‌شوند؛ انتخاب و اقتباس نمی‌کنند، کپی می‌گیرند، فعال نیستند، منفعل محض هستند

اقتباس، جایی است که خودی فرض شود، فرهنگ خودی مطرح باشد، مقایسه ای صورت گیرد و بهترین انتخاب شود. ولی اگر جامعه ای از خود بیگانه شد، به فرهنگ خودی پشت پا می‌زند، همه را نادیده می‌گیرد و خود باخته می‌شود. یکی از کارهایی که جوامع استکباری می‌کنند همین است که یک جامعه را از خود بیگانه می‌کنند. وقتی جامعه ای از خود بیگانه شد، نیاز به تهاجم فرهنگی نیست. در حالت تفاهم فرهنگی هم، فرهنگ بیگانه کپی می‌شود. آسیب های فردی و اجتماعی فراوانی از بحران هویت به ویژه متوجه جوانان است. در صورتی که جوانی دچار این بحران گردد، نسبت به قابلیت های خود نیز دچار تردید شده و یک احساس تحقیر نسبت به خود می‌یابد. ممکن است برای فرار از این بحران به مواد مخدر و یا روانگردان روی بیاورد. برای تشکیل خانواده و انتخاب همسر، از معیارهایی استفاده می‌کند که احتمالاً در آینده ای نه چندان دوری را دچار مشکل خواهد نمود. افزایش آمار طلاق در سال های نخست ازدواج از همین امر ناشی می‌گردد. به تبع فروپاشیدن کانون خانواده، این بحران برای طرفین و خصوصاً فرزندان طلاق بیشتر شده و در نتیجه آسیب پذیری نسل بعد را محتمل ترمی کند. چرا که فرزند قربانی طلاق درک کاملی از نقش خانواده و کارکردهای آن نخواهد داشت. فوری ترین نتیجه بحران هویت و از خود بیگانگی، از بین رفتن وسیع مشروعیت گروه های مرجع، نخبگان و نهادهای حاکم است. نوجوانان و جوانان به دلیل داشتن روحیات لطیفی که از ویژگی های این دوران است، در معرض چنین حالاتی هستند. به طور کلی بحران هویت نه تنها خود یکی از آسیب های اجتماعی است، بلکه دارای پیامدهای منفی بسیاری نیز هست که عبارتند از: آسیبهایی از قبیل اعتیاد، طلاق، بزهکاری و انواع انحرافات اجتماعی؛ از این جهت که سیستم کنترل درونی (فردی) و سیستم کنترل بیرونی (اجتماعی) دچار اضطراب شده و فرد دچار یک نوع ناهنجاری و یا حتی بی هنجاری می‌گردد. همچنین بحران فرار مغزها، بیکاری، مشکلات آموزشی، بحران مهاجرت و حتی مسائل زیست محیطی از آثار و عواقب بحران هویت به شمار می‌روند. به طور کلی می‌توان به مواردی همچون توسعه نامتوازن و تاخیر فرهنگی نسبت به توسعه اقتصادی و پیشرفت فناوری، افزایش جمعیت، مهاجرت روستائیان به شهر، مسئله بیکاری، فقر و ثروت بدون تقوا و به تبع آن نابرابری، وسع مالی در گروهی اقلیت و اجبار نداشتن برای کار کردن و در نتیجه افزایش اوقات بیکاری عده ای خاص، تراحم یا شکاف نسلی، بزرگ شدن حومه ها در اکثر شهرهای بزرگ که باعث آزادی و فضای بیشتر و در نتیجه کاهش هم‌نوایی میان انتظارات جامعه نسل قبل و بعد می‌گردد؛ فرد گرایی افراطی، ضعف سیستمهای کنترل درونی و کنترل بیرونی، آموزش و پرورش ناکارآمد، مسائل خانوادگی مانند طلاق یا ازدواج مجدد و در نتیجه از هم پاشیدگی بنیان خانواده، ازدواج درسین پایین که باعث می‌شود والدینی که خود به قدر کافی رشد ذهنی نیافته اند، مبادرت به پرورش نامطلوب کودک نمایند و حمایت درازمدت والدین از نوجوانان به عنوان عوامل به وجود آورنده و یا دخیل در به وجود آمدن بحران هویت اشاره کرد.





### ● نودها و پیامدهای از خودبیگانگی

#### ■ عدم تعادل روحی

فردی که از خود بیگانه می‌شود، کنترل خود را از نظر روانی از دست می‌دهد و در واقع، عنان زندگی خود را به دست دیگری می‌دهد؛ زیرا هر فرد با ساختار وجودی منحصر به فرد خود اقتضانات خاص خودش را دارد. وقتی فرد دیگری را خود پنداشت، به دلیل اینکه حرکت‌ها و رفتارهای دیگری با مقتضای وجود او سازگار نیست، دچار عدم تعادل و آشفتگی روانی می‌شود. علاوه بر اینکه، آن دیگری که خود قرار داده، می‌تواند افراد متعددی باشند و طبعاً این افراد متعدد خواست‌های متضاد و دست‌کم، گوناگونی دارند و موجب می‌شوند که تعادل انسان از خود بیگانه بر هم خورد. قرآن کریم افراد مشرک را از مصادیق افراد از خود بیگانه می‌داند، می‌فرماید: (أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (یوسف: ۳۹)؛ آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه ای که بر همه چیره است؟ همچنین قرآن رفتار انسان رباخوار را چونان انسان مصروع دانسته که از تعادل برخوردار نیست و عدم تعادل در رفتار او ناشی از عدم تعادل روحی و افکار غلط او می‌داند.

#### ■ ناتوانی در استفاده از ظرفیت‌ها توانشی و انگیزشی

کسی که دچار بیماری از خودبیگانگی می‌شود، در واقع خود را محدود به آن موجودی که به جای خود واقعی قرار داده می‌کند و تسلیم خواسته‌های آن می‌شود. قرآن یکی از مصادیق از خودبیگانگی را کفر می‌داند: (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ) وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (نحل: ۱۰۷ و ۱۰۸)؛ زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. آنان کسانی هستند که خدا بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر نهاده و آنان خود غافلند.

بی‌تردید، انتخاب مسیر کفر و ترجیح دادن زندگی دنیا بر آخرت، انحراف از مسیر کمال حقیقی متناسب با فطرت است و نوعی از خود بیگانگی محسوب می‌شود و افرادی که زندگی حیوانی و حرکت در آن مسیر را انتخاب می‌کنند، خداوند بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر می‌نهد، به گونه‌ای که از درک حقیقت و گرایش به کمال واقعی غفلت می‌کنند. چنین انسان‌هایی حتی از حیوانات هم پست‌تر می‌شوند: (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ) (اعراف: ۱۷۹) چنین انسان‌هایی نمی‌توانند از امکاناتی که در اختیار دارند، بهره‌بردار صحیح بگردند. (لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا) (اعراف: ۱۷۹)؛ آن‌ها دل دارند ولی درک نمی‌کنند، چشم دارند ولی (حقایق را) نمی‌بینند و گوش دارند ولی نمی‌توانند (سخن حق را) بشنوند.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه آیا موخدان و مؤمنان که خدا را حاکم بر خود و سرنوشت خود می‌دانند و خواست او را بر خواست خود ترجیح می‌دهند و تسلیم او هستند و به کلی خود را فراموش می‌کنند دچار از خودبیگانگی نیستند؟ در پاسخ باید گفت: همان‌گونه که قبلاً پیرامون هویت واقعی انسان بحث کردیم و به این مطلب اشاره شد که انسان هویت «از اویی» و به سوی اویی» دارد و حقیقت و هویت او عین ربط به خداست، تسلیم خدا شدن، عین باز یافتن خویش است. خدا اصل ماست و ما با تسلیم خدا شدن، اصل خویش را باز می‌یابیم: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (بقره: ۱۵۶) ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. اگر خود را بیابیم، خدا را می‌یابیم، اگر تسلیم او شدیم و خدا را یافتیم، خود را یافته‌ایم. با این نگاه، حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و آیه شریفه (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ) (حشر: ۱۹) معنا و مفهوم جدیدی پیدا می‌کند.



### • از خودبیگانگی فرهنگی - اجتماعی

«از خودبیگانگی فرهنگی» از مهمترین چالش‌های جامعه اسلامی است. مردمی که از باورها و ارزش‌های خود غافل شوند، استثمارگران در پی تغییر اندیشه و انگیزه و الگوهای رفتاری آنان برمی‌آیند و به تدریج از هویت و فرهنگ خودی جدایشان می‌کنند. اهمیت و ضرورت پژوهش در باره این موضوع، با توجه به رفتارهای دشمنان در عصر کنونی آشکار می‌گردد، چون آنان پیش از ورود به دروازه‌های جغرافیایی با نیروهای پرهزینه نظامی، از دروازه دل‌ها و تغییر اراده‌ها و باورها وارد می‌شوند. بر این اساس، برای ناکارآمد ساختن دشمنان در نبرد فرهنگی، باید عوامل این بحران را شناخت. بر پایه رهنمودهای قرآن و عترت (س) عوامل کنشی از خود بیگانگی فرهنگی جامعه به گونه کلان‌تر عناوین زیر خلاصه می‌شود: بهره‌وری نادرست از رسانه‌ها؛ شایعه‌پراکنی؛ نیرنگ دشمنان؛ تهدید و تحریم اقتصادی؛ استفاده ابزاری از دین و مقدسات؛ ترک امر به معروف و نهی از منکر؛ فرقه‌گرایی و تفرقه افکنی. روش پژوهش در این مقاله، ترکیبی از عقلی برهانی (تحلیل ادله عقلانی) و نقلی وحیانی (تحلیل دلالتی متنی و فرامتنی آیات و روایات) در برابر نقلی تاریخی است و گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و با استفاده از نرم‌افزارهای مرتبط بوده و داده‌پردازی مقاله، به روش تحلیل محتواست.

آنچه تاکنون بیان شد، درباره از خودبیگانگی فردی بود، و اما گاهی جامعه یا ملتی به از خود بیگانگی مبتلا می‌شود و جامعه‌ای دیگر را خود می‌پندارد و گاهی اوقات ملتی از خود بیگانه می‌شود و از هویت ملی و فرهنگی خویش فاصله می‌گیرد و هویت فرهنگی جامعه‌ای دیگر را اصل قرار می‌دهد. این نوع از خود بیگانگی نیز معلول عوامل گوناگونی است و پیامدها و نمودهایی دارد که به اختصار بیان می‌کنیم:

### ▪ موقعیت جغرافیایی

اینکه یک کشور از نظر جغرافیایی در چه موقعیتی قرار بگیرد، بسیار مهم است. مثلاً، کشور ما ایران از نظر جغرافیایی در موقعیتی قرار گرفته که در طول قرون گذشته معبر و پلی بین شرق و غرب بوده است و اقوام متمدن، نیمه متمدن و وحشی همواره از این معبر می‌گذشته‌اند و تداوم تاریخی و استمرار فرهنگی ما را در معرض از هم گسیختگی قرار می‌داده‌اند. از لحاظ موقعیت تمدن‌های بشری نیز سرزمین ما چنین موقعیتی را داشته و ایران یک واحه تنها یا یک قلعه بسته نبوده است، بلکه جزیره‌ای است که در قلب اقیانوس مواج و مهاجم اندیشه‌ها، مذهب‌ها، ملیت‌ها و مدنیت‌های بزرگ نشسته است. طبیعی است چنین وضعیتی در عین حال که عامل بزرگ ثروت و وسعت فرهنگ و جهان بینی جامعه ما بوده است، در برخی مراحل تاریخی زمینه‌ای برای ضعف و به هم ریختگی فرهنگی جامعه ما نیز محسوب می‌شده است.

### ▪ نظام اجتماعی و جغرافیای سیاسی

یک ملت و همچنین نوع حکومت‌های حاکم بر یک جامعه و نحوه برخورد این حکومت‌ها با ملت خود از یک سو، و تعامل آن‌ها با سایر حکومت‌ها از سوی دیگر، همه از جمله عواملی هستند که می‌توانند در از خودبیگانگی فرهنگی اجتماعی یک جامعه نقش داشته باشند. بیان عوامل دیگر در این مقاله کوتاه نمی‌گنجد. ۲۲

### • نمودها و پیامدهای از خودبیگانگی فرهنگی - اجتماعی

ناتوانی در تشخیص دردهای اجتماعی: وقتی جامعه‌ای هویت فرهنگی اجتماعی خودش را از دست داد ۲۳ و کسانی که نقش فرهنگ سازی در آن جامعه را به عهده دارند نیز به این درد مبتلا شدند، یعنی هویت جامعه دیگر را هویت جامعه خود پنداشتند و جامعه دیگر را اصل قرار دادند، مانند غرب زدگانی که امروز در جامعه ما وجود دارند؛ این‌ها به دلیل اینکه اصالت را به غرب



می دهند، درد غرب را درد جامعه خود و درمان غرب را نیز درمان جامعه خود می پندارند. وقتی غرب مسئله ای را درد به شمار نیاورد، آن ها نیز می گویند: این مسئله ای که در جامعه ما به عنوان بحران به آن نگاه می شود، درد نیست؛ زیرا غرب این مسئله را مهم نمی داند؛ مثلاً، ارتباط نامشروع دختر و پسر، بدحجابی یا بی حجابی و انواع رفتارهایی که از نگاه اعتقادی و فرهنگی در جامعه ما به عنوان رفتارهای ناپهناجر و یا دست کم یک معضل اخلاقی تلقی می شوند، غرب زدگان که معتقدند راه پیشرفت ما این است که سراپا فرنگی شویم، این قبیل معضلات را درد نمی دانند؛ زیرا در غرب نیز این چنین است، بلکه این گونه مسائل را نشانه پیشرفت تلقی می کنند! طبعاً چنین کسانی مسائلی را به عنوان درد معرفی می کنند که در غرب به عنوان مشکل مطرح می شود. همین طور این گونه افراد از خودبیگانه راه حل هایی را که غرب برای حل مشکلات خود به کار می گیرد، دنبال می کنند و معتقدند که ما برای حل مشکلات جامعه خود باید همان راهی را طی کنیم که غرب آن را پیمود و پیشرفت جامعه خود را نیز در گرو تقلید از غرب می دانند. چنین افرادی همه ارزش ها، باورها، سنت های دینی و حتی سنت های علمی را در شناخت جامعه، بحران ها و راه حل ها نادیده می گیرند و نتیجه این تقلید کورکورانه ناتوانی در تشخیص دردهای اجتماعی است و همچنین نسخه های غلط پیچیدن برای درمان دردها.

از هم گسیختگی و اضمحلال فرهنگی: جوامعی که فرهنگ بیگانه را بدون در نظر گرفتن سنت ها و باورداشت های جامعه خود به جای فرهنگ خودی می نشانند و در واقع، همه تار و پود فرهنگ خودی را از هم می گسلند، دچار یک سردرگمی و آشفتگی فرهنگی می شوند؛ زیرا همه نهادهای فرهنگی اصیل آن جامعه قدرت تأثیرگذاری و فرهنگ سازی خود را از دست می دهند. چنین جوامعی به جای تعامل فعال با سایر فرهنگ ها منفعل می شوند و به جای انتخاب و اقتباس عناصر مفید از سایر فرهنگ ها، از فرهنگ بیگانه کپی برداری می کنند. علاوه بر آنچه بیان شد، به طور خلاصه می توان گفت: انحرافات اخلاقی و سقوط ارزش ها، خودباختگی، علم زدگی، انسان مداری، اصالت دادن به مادیات، فروپاشی نهادهای اجتماعی، به ویژه نهاد خانواده و خلاصه کردن پیشرفت و توسعه در رشد و پیشرفت فناوری، از پیامدها و از مظاهر نوین از خودبیگانگی جوامع انسانی در دنیای معاصر محسوب می شود.

### • راه های پیشگیری و درمان از خودبیگانگی

#### ▪ خودشناسی

اولین گام برای جلوگیری از غلتیدن در ورطه از خودبیگانگی فردی و اجتماعی و همین طور برای نجات از آن، خودشناسی و تنبّه است. علامه اقبال در این باره می گوید: خودشناسی رشته اتصال اجزای جهان و نظام عالم هستی است. مراتب وجود و تعینات عالم با استحکام خودی و قوت ذات شخصیت نسبت مستقیم دارد. خودی با نیروی اراده و سازندگی و آفرینندگی جان می گیرد و بنیان آن از عشق و محبت مستحکم می شود. خودشناسی آدمی را بی نیاز، و در یوزگی و عرض حاجت پیش دیگران «خودی خویشتن» انسان را ناچیز و ناتوان می کند. اقبال علاوه بر خودشناسی، بر این باور است که جوهر خودی بر اساس خودشناسی و اعتماد به نفس و عشق و محبت و اراده استوار است و قادر است همه نیروهای پنهان و آشکار طبیعت را مسخر سازد. ۲۴.

#### ▪ بازنگری اعمال گذشته

دومین گام برای رهایی از خودبیگانگی فردی و اجتماعی، بازنگری نقادانه و همراه با تقوا نسبت به اعمال گذشته است. در واقع، بازنگری نقادانه نوعی آسیب شناسی فردی و اجتماعی است. اگر فرد یا جامعه اعمالی را که انجام داده است مورد ارزیابی قرار ندهد، یعنی فرد محاسبه نفس نداشته باشد و در بُعد اجتماعی، نقاط ضعف و قوت نهادهای فرهنگی مورد ارزیابی قرار نگیرد و ترفندهایی که بیگانگان برای نفوذ فرهنگ خود انجام می دهند، مورد شناسایی قرار نگیرد، موجب فاصله گرفتن از هویت خویش و رنگ باختن فرهنگ خودی و در نهایت، از خودبیگانگی می گردد. قرآن مجید در این باره هشدار می دهد و می فرماید: (يَا أَيُّهَا



الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر: ۱۸ و ۱۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و هر کسی در باب آنچه برای فردای قیامت پیش فرستاده بیندیشد و آن را بازنگری کند، و تقوای الهی پیشه کنید که خدا به آن چه انجام می دهد آگاه است و همانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند آنان را از خویشتن خویش فراموش ساخت.

از آیات فوق، هم راه کار برای پیشگیری از خودبیگانگی و هم درمان آن ارائه شده است. در آیه اول، دو بار خداوند توصیه به تقوا می کند. یک بار در صدر آیه خطاب به مؤمنان می فرماید: «اتقوا الله» و سپس در ذیل همان آیه دوباره می فرماید: «اتقوا الله». خطاب اول، برای پیشگیری است؛ زیرا اگر همه رفتارهای فردی و اجتماعی انسان بر اساس تقوا باشد، یعنی انسان نه تنها خداوند را ناظر اعمال خویش بداند، بلکه او را حاکم بر خود و همه عالم هستی بداند، در این صورت، از ابتلا به از خودبیگانگی مصون می ماند و در واقع، برای خود مصونیت ایجاد می کند. اما امر به رعایت تقوا در ذیل آیه، در واقع هشدار می دهد که ای انسان ها اعمالی که برای سعادتمندی خود انجام می دهید، مورد ارزیابی و بازنگری قرار دهید، مبدا مبتلا به غفلت شوید و اعمالی که برای خداوند انجام می دهید تحت سیطره وسوسه های شیطانی یا هواهای نفسانی باشد و از مسیر اصلی خود خارج شوید. بنابراین، تقوای دوم، تقوای در بازنگری است. در آیه بعد دوباره به انسان ها هشدار می دهد: مبدا به گونه ای عمل کنید که از حوزه تقوا خارج شوید؛ زیرا چنین عملی موجب می شود خدا را فراموش کنید و نتیجه فراموشی خدا، خودفراموشی و از خودبیگانگی نیز هست. بنابراین، در بینش قرآنی بازنگری اعمال به تنهایی کافی نیست، بلکه بازنگری اعمال گذشته باید توأم با تقوای الهی باشد تا نتیجه مطلوبی داشته باشد.

#### ▪ خدشناسی

باز یافتن خود علاوه بر خودشناسی و بازنگری اعمال گذشته، یک شرط دیگری هم دارد و آن شناخت و باز یافتن علت و خالق و موجد خود است؛ یعنی محال است که انسان بتواند خود را جدا از علت و آفریننده خود به درستی درک کند و بشناسد؛ زیرا علت واقعی هر موجود مقدم بر وجود اوست و از خودش به خودش نزدیک تر است. قرآن مجید در این باره می فرماید: (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (ق: ۱۶)؛ ما از رگ گردن به انسان نزدیکتریم. در جای دیگر می فرماید: (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) (انفال: ۲۴)؛ و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود.

عرفای اسلامی بر این مطلب تکیه فراوان دارند که معرفه النفس و معرفه الله از یکدیگر جدا نیستند؛ چنانچه در حدیث نبوی نیز آمده است: «من عرف نفسه عرف ربه» یعنی ۲۵ «شهود کردن خود از شهود خالق جدا نیست. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وقتی مورد سؤال واقع شد که «هل رأيت ربك؟» آیا پروردگار خود را دیده ای؟ در پاسخ فرمود: «فأعبد ما لا أرى»؛ آیا چیز را که نمی بینم عبادت می کنم؟ آن گاه چنین توضیح داد: «لاتراه العيون بمشاهده العيان و لكن تدرکه القلوب بحقائق الايمان»؛ ۲۶ او هرگز با چشم دیده نمی شود ولی دل های با ایمان می توانند او را شهود و درک کنند.

مطلب مهمی که در اینجا می توان استفاده کرد این است که انسان آن گاه خود را می یابد و از خود فراموشی و خودبیگانگی رهایی می یابد که خدا را داشته باشد. معرفت به خدا و ایمان قلبی به او، انسان را از خسران و زیان از خودبیگانگی نجات می دهد. ۲۷ از اینجا معلوم می شود که چرا یاد خدا مایه حیات قلب و روشنایی دل، آرامش روح، صفا و خشوع و بهجت ضمیر آدمی و نیز موجب بیداری و آگاهی و هوشیاری انسان است و از سوی دیگر، غفلت از خدا ملازم با خودفراموشی، کوردلی و ناآرامی روح. و چه زیبا علی (علیه السلام) فرمود: «ان الله تعالى جعل الذكر جلاء القلوب، تسمع به بعد الوقوه و تبصر به بعد العشوه و تنقاد به بعد المعانده و ما برح لله عزت آلائه في البرهه بعد البرهه و في ازمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم و كلمهم في ذات عقولهم»؛ ۲۸ «خداوند متعال یاد خود را مایه صفا و جلای دل های قرار داده است. با یاد خدا دل ها پس از سنگینی شنوا و پس از



کوری بینا و پس از سرکشی نرم و ملایم می‌گردد. همواره چنین بوده که در فاصله‌ها خداوند بندگانی (ذاکر) داشته که در اندیشه‌هایشان با آنان نجوا می‌کند و در عقل‌هایشان با آنان سخن می‌گوید.

#### ■ عبادت

عامل دیگر بعد از معرفه<sup>۱</sup> النفس و معرفه<sup>۲</sup> الله در بازیابی خود و رهایی از بی‌خویشتنی، عبادت است. به همان نسبت که وابستگی و غرق شدن در مادیات انسان را از خود جدا می‌کند و با خود بیگانه می‌سازد، عبادت انسان را به خویشتن باز می‌گرداند. عبادت انسان را بیدار می‌کند. عبادت انسان غرق شده و محو شده در اشیا را مانند نجات غریق از اعماق دریای غفلت‌ها بیرون می‌کند. در عبادت و در پرتو یاد خداوند است که انسان خود را آنچنان که هست می‌بیند. به نقص‌ها و کاستی‌های خود آگاه می‌گردد، و به حقارت و پستی‌آمال و آرزوهای محدود مادی پی می‌برد و می‌خواهد خود را به قلب هستی برساند. ۲۹ اقبال لاهوری نیز سخنی عالی در مورد ارزش عبادت و نقش آن در باز یافتن خود دارد. وی می‌گوید: «عمل نیایش به قصد یافتن، به معرفت و تفکر شباهت دارد. ولی نیایش در عالی‌ترین صورت خود، بیشتر و برتر از تفکر مجرد است. آن نیز مانند تفکر یک فرآیند مشاهده درونی یا مراقبه ۳۰»

در پایان این نوشتار نیم‌نگاهی روان‌شناختی به بیماری از خودبیگانگی به غنای بحث می‌افزاید.

#### ● تحلیل روان‌شناختی از خودبیگانگی

همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، از خودبیگانگی نوعی بیماری است که هویت واقعی انسان یا به عبارت دیگر، انسانیت انسان را هدف می‌گیرد و موجب بحران هویت در فرد می‌شود و تعادل روانی شخص را بر هم می‌زند. فرد از خودبیگانگی در واقع دچار نوعی اختلال شخصیت می‌شود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چه چیز موجب می‌شود افراد دچار بحران هویت شوند و اختلال شخصیت پیدا کنند؟ پاسخ به این سؤال مستلزم بررسی مفهوم از خودبیگانگی از دیدگاه روان‌شناسی و روان‌پزشکی است.

#### ● مفهوم از خودبیگانگی از دیدگاه روان‌پزشکی و روان‌شناسی

پیشتر اشاره شد که واژه «alienation»، که در فارسی غالباً به از خودبیگانگی ترجمه شده است، به معنای «از آن شخص دیگر کردن» یا «انتقال حقی به شخصی دیگر» می‌باشد. در روان‌شناسی و روان‌پزشکی الیناسیون یا از خودبیگانگی عبارت است از: حالت ناشی از اختلال روانی یا به اصطلاح رایج «روانی» بودن. «کاربرد امروزی این اصطلاح در روان‌شناسی تقریباً بازتاب معنی لغوی آن است: احساس بیگانگی و جدایی از دیگران، احساس نداشتن روابط گرم با دیگران. با این وجود، اگزستانسیالیست‌ها (xxxii) این اصطلاح را ساختار مرکزی برای روان‌شناسی خود قرار داده و معنایی باریک اما مهم برای آن قایل شده‌اند. هستی‌گرایان به جای اینکه فقط بر بیگانگی انسان از دیگران تمرکز نمایند، بر بیگانگی فرد از خویشتن نیز تأکید می‌کنند. امروزه در روان‌پزشکی قانونی این اصطلاح به صورت مرکب mental alienation بر بیماری روانی یا جنون اطلاق می‌شود. معنای دیگری که در روان‌پزشکی برای این واژه در نظر گرفته‌اند عبارت است از: واپس زدن، مهار، انسداد، یا تجزیه احساسات خود به گونه‌ای که این احساس‌ها برای خود بیمار آشنا، مؤثر و قانع‌کننده به نظر نرسد. این نوع بیگانگی با احساسات خود یکی از خصوصیات نوروپسوسوسی اجباری است.

ممکن است در بیماری اسکیزوفرنی هم دیده شود، اما در اینجا بعضی از اعضا یا مناطق بدن یا کل بدن به نظر می‌رسد که از آن شخص نیست یا متفاوت است. این احساس منجر به پیدایش مسخ شخصیت می‌گردد. ۳۳



### • تبیین روان شناختی از خودبیگانگی

از بررسی مفهوم از خودبیگانگی بر اساس دیدگاه روان پزشکی و روان شناسی، چنین به دست می آید که از خودبیگانگی نوعی اختلال یا بیماری روانی است، گرچه این اختلال را بر اساس طبقه بندی که DSM-IV از بیماری های روانی ارائه داده است، ۳۴ نمی توان در طبقه ای خاص قرار داد.

اکنون این سؤال مطرح می شود که علت یا علل روان شناختی از خودبیگانگی چیست؟ برای پاسخ به این سؤال، به سراغ دیدگاه های عمده در روان شناسی می رویم. به طور کلی، پنج دیدگاه روان شناختی عمده در زمینه رفتار ناهنجار و بیماری های روانی وجود دارد. این دیدگاه ها در جدول ۱-۱ به صورت خلاصه ارائه شده است: ۳۵

جدول ۱-۱ دیدگاه‌های روان شناختی درباره رفتار ناهنجار

دیدگاه / تبیین کلی رفتار ناهنجار

روان کاوی (روان تحلیلی) / تعارض های ناهشیار

انسان گرایی / توقف رشد شخصیت

یادگیری / شرطی شدن یا الگوگیری نامناسب

شناختی / تفکر نادرست

زیست شناختی / مشکلاتی در پیک های عصبی، ژن هایماغز

بنابراین، می توان گفت: علم روان شناسی یک رویکرد چند جنبه ای را در تبیین رفتار ناهنجار ارائه می دهد. هر کدام از این دیدگاه های اصلی در روان شناسی، تبیین های جانشین را مطرح می کنند که در جدول ۲-۱ به صورت خلاصه آمده است. با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می رسد، بیماری «از خودبیگانگی» در اوایل دوران نوجوانی که نوجوان در حال ورود به دوران بزرگسالی است به وجود می آید. این مرحله واقعاً به منزله دگرگون شدن است. نوجوانی دوره ای از تحول ذهنی است که بلافاصله بعد از کودکی واقع می شود. نوجوان از نظر اخلاقی نیز در حال تحول است و بر خلاف دوران کودکی که در مرحله دیگر پیروی است و خود را با اصل واقعیت تطبیق می دهد.

نوجوان خواهان خودپیروی و خودمختاری است. برای خود مقیاسی از ارزش ها بنا می کند، احساس تعلق به یک گروه اجتماعی در وی به وجود می آید، می خواهد آزادی خود را بنمایاند. همچنین پیش از آنکه با محیط خانوادگی، حرفه ای و فرهنگی در آمیزد، می کوشد خود را با یک واقعیت اجتماعی ممکن که دورتر از واقعیت های کنونی است سازش دهد. نوجوان خود را برابر بزرگسال می داند و به این می اندیشد که در جامعه بزرگسالان وارد شود، اما با خود «نقشه زندگی» و «طرح های تغییر و اصلاح جامعه» را همراه داشته باشد و در آن به کار بندد.

باری، در حالی که نوجوان از ابعاد مختلف جسمانی - روانی در حال دگرگونی و تحول است، مفاهیم فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود در محیط، انعکاس بزرگی در رفتار نوجوان دارند و رفتار او به منزله میزان قابل ملاحظه ای تحت تأثیر آن ها قرار می گیرد. اگر نوجوان تابع محیطی باشد که هدف نهایی زندگی در آن اضمحلال وجود و یا تحمل رنج باشد و یا تابع محیطی که به عکس هدف اصلی اصلاح محیط اجتماعی است و یا بالاخره در محیطی قرار گیرد که هدف زندگی تابع مفهومی باشد که حاصل تلاقی چندین مفهوم متفاوت است، رفتارهای متفاوتی از وی بروز خواهد کرد؛ زیرا در پاره ای از شرایط، محیط می تواند سازش نیافتگی طبیعی آغاز دوران نوجوانی را طولانی تر سازد و برای نوجوانان وضع و موقعیت تردید در انتخاب ارزش ها را فراهم آورد که نتوانسته است منازعات درونی، روانی و اجتماعی وی را در آستانه ورود به اجتماع حل کند. ۳۶ اینجاست که



نوجوان دچار بحران هویت، سردرگمی و از هم پاشیدگی می شود و بیماری «از خودبیگانگی» محصول چنین بحرانی است. درمان این بیماری شکل گیری صحیح هویت در دوران نوجوانی است.

#### ● مراحل شکل گیری هویت در نوجوانان

اریکسون مراحل رشد روانی - اجتماعی ۳۷ را به هشت مرحله تقسیم می کند که هویت در مقابل سردرگمی و از هم پاشیدگی را در مرحله پنجم قرار می دهد. این مرحله دقیقاً با دوره نوجوانی مصادف می شود؛ یعنی نوجوان به لحاظ رشد روانی - اجتماعی در مرحله پنجم قرار دارد. اریکسون معتقد است که شکل گیری هویت در نوجوان به دو چیز بستگی دارد:

■ آنچه نوجوان در مراحل قبلی یعنی احساس اعتماد در مقابل بی اعتمادی، استقلال عمل در برابر شرم و تردید، ابتکار در برابر احساس گناه و کارآمدی در مقابل احساس کهنتری) به دست آورده است.

#### ■ نقش ها و فرصت هایی که جامعه به نوجوان می دهد.

بنابراین، شکل گیری هویت نوجوان بستگی دارد به اینکه نوجوان چگونه این دو عامل را با یکدیگر مرتبط کند. نوجوان باید در چهار مرحله قبلی امید، اراده، هدف و کارآمدی را در خود رشد داده باشد. ۳۸

علاوه بر این، جامعه نیز باید به نوجوان فرصت دهد تا خودش را بروز دهد. همچنین جامعه باید نقش هایی متناسب با توانایی هایی که نوجوان دارد به او بدهد تا نوجوان در ابعاد گوناگون به تدریج به هویت خود دست یابد. بنابراین، تشکیل هویت بستگی زیادی با همانندسازی های گذشته فرد و تغییر آن ها به شکل جدید دارد. به نظر اریکسون، تشکیل هویت به عنوان جریان تلفیق تغییرات فردی و نیازها و انتظارات اجتماعی برای آینده می باشد و در این فرایند، فرد از یک سو، به احساساتی رجوع می کند که در مورد خود دارد (خودسنجی) و از سوی دیگر، بر توصیف های دیگران، که از دید او دارای ارزش هستند، تکیه می کند. این توصیف ها مربوط به رفتارهایی می باشند که جامعه آن ها را برای یک رفتار مناسب، اساسی می داند و در اطراف مجموعه هایی که نقش های اجتماعی نامیده می شوند، سازمان یافته اند. به عنوان مثال، مرد یا زن بودن به معنای واقعی ایفا کردن یکی از این نقش هاست؛ نقش هایی که بین «من» و اجتماع برقرار می سازند، و دیگر اینکه، وی را به عنوان فرد مشخص می کنند.

زمانی که کودک به دوره نوجوانی و جوانی می رسد، سه پایگاه اجتماعی، خانواده، گروه همسالان و نهاد وسیع تری مانند مدرسه را تجربه کرده است. وی در هر یک از این سه پایگاه نقشی داشته است. هر یک از این نقش ها از لحاظ اجتماعی به وسیله اشخاصی که فرد با آن ها در تعامل است، مشخص می شوند؛ بدین معنا که این اشخاص رفتار متناسب با یک وضعیت رابه هنگام بروز آن ها در فرد ضمن تأیید و پاداش به وی می آموزند. بدین سان نوجوان در پرتو هنجارها، که مورد تأیید مشخص کنندگان نقش ها در جامعه می باشند، درباره خود حکم می کند.

اگر حکمی که نوجوان در مورد خود می کند، احساس مطلوب و خوبی را در او ایجاد کند می توانیم بگوییم که او در احراز هویت مثبت موفق بوده است. به عکس، اگر حکم و نظری که در مورد خود می دهد، احساس نامطلوب و ناخوشایندی را در او به وجود آورد، می گوییم او در احراز هویت موفق نبوده و به عبارتی، هویت منفی یافته است. هویت منفی (یا بی هویتی) جوان را به استیصال درونی می کشاند و موجب می گردد که قدر و منزلت ضعیفی برای خود قایل شود که این امر پایه بسیاری از اختلالات رفتاری و شخصیتی می گردد. به همین دلیل، بحث هویت و احراز هویت که در دوران نوجوانی و جوانی شروع می شود، در سراسر پهنه زندگی و تا پایان عمر اثر خود را می گذارد.

#### ● نتیجه گیری

بنابراین، اگر پایه و اساس از خودبیگانگی را فقدان هویت مثبت در نوجوان فرض کنیم، در واقع فرد از خودبیگانه مستعد انواع بیماری های روانی و اختلالات شخصیتی است و اگر هویت یابی در نوجوانان یک جامعه با بحران مواجه شود و خانواده و سایر



نهادهای فرهنگی - اجتماعی که در هویت یابی نوجوانان نقش مهمی را بر عهده دارند، این رسالت عظیم را به خوبی انجام ندهند، چنین جامعه‌ای هم با بحران از خودبیگانگی فردی و هم با فقدان هویت و از خودبیگانگی فرهنگی - اجتماعی مواجه خواهد شد و کسانی که مترصد ضربه زدن به چنین جامعه‌ای هستند با تهاجم شدید فرهنگی و تبلیغاتی، فرهنگ آن ملت را از درون تهی می‌کنند، آن‌گاه زمینه برای استثمار همه جانبه آن ملت فراهم می‌شود. اینجاست که استعمارگران به اهداف پلید اقتصادی، سیاسی و نظامی خود، تحقق می‌بخشند و به غارت ذخایر اقتصادی، علمی و معنوی آن جامعه می‌پردازند.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- نجف دریابندری، درد بی‌خویشتنی، ص ۱ و ۲ و ۳.
- ۲- همان.
- ۳- روشن است که این نوع سر در آوردن از اسرار قابل نقل و توصیف نیست به گفته سعدی «آن را که جز شد خبر باز نیامد» یا به گفته مولوی:  
این مباحث تا بدین جا گفتنی است هر چه آید زین سپس بنهفتی است  
ور بگویی ور بکوشی صد هزار هست بیگار ونگردد آشکار  
یا سعدی که چنین می‌گوید:  
گر خسته دلی نعره زند بر سر کویی عیبش نتوان گفت که بی‌خویشتن است آن  
یا در اشعار عرفانی امام خمینی (ره) به این ابیات بر می‌خوریم:  
فارغ از خود شدم و کوس اناللق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم  
۴- سفر خروج، ۱۴: ۱۵ و ۱۶.
- ۵- فلسفه شرق و غرب، به نقل از نجف دریابندری، درد بی‌خویشتنی.
- ۶- راسل، تاریخ فلسفه غرب، ص ۴۱۷.
- ۷- نقل شده در تیلر «هگل»، ص ۵۶ و ۵۷.
- ۸- محمود رجبی، انسان‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۸۲.
- ۹- همان.
- ۱۰- علی شریعتی، مجموعه آثار (بازگشت به خویشتن)، ش ۲۷.
- ۱۱- محمود رجبی، پیشین، ص ۸۳.
- ۱۲- مارکس، انگلس، مجموعه آثار، سوم، ص ۲۱۷.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- برای مطالعه بیشتر ر.ک: نجف دریابندری، درد بی‌خویشتنی، بررسی مفهوم بی‌خویشتنی در فلسفه غرب / زورنتال و...، الموسوعه الفلسفیه، ترجمه سمیر کرم بدوی عبدالرحمان.
- ۱۵- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، ج ۱ / محمدتقی مصباح، معارف قرآن بخش انسان‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، / احمد واعظی، انسان در اسلام، تهران، دفتر همکاری حوزه‌دانشگاه، ۱۳۷۷ / محمود رجبی، پیشین.
- ۱۶- مسئله از خودبیگانگی فرع پذیرش هویت مشترک انسانی است و کسانی که منکر سرشت انسانی هستند منطقی نمی‌تواند به طرح مسئله از خود بیگانگی بپردازند و از آن سخن به میان آورند
- ۱۷- این اشعار از مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۶ نقل شده و بیشتر آن‌ها منسوب به مثنوی معنوی است.
- ۱۸- عبدالواحد آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۳۴۰.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ماده «حب».





- ۲۱- رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۳، ص ۹۴ / سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۱۲ و ۴۱۳ / فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۲۷۵.
- ۲۲- ر.ک: محمد اقبال لاهوری، نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رمز و بی خودی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵ / همو، احیاء تفکر دینی.
- ۲۳- منظور از هویت فرهنگی - اجتماعی یعنی مجموعه عناصری که در شکل‌گیری فرهنگ یک جامعه نقش دارند مانند: باورهای دینی، آداب و رسوم اجتماعی، زبان، ارزش‌های حاکم بر یک جامعه و...
- ۲۴- ر.ک: محمد اقبال لاهوری، نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی خودی، ۱۳۷۰.
- ۲۵- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۹۹.
- ۲۶- نهج البلاغه، خطبه
- ۲۷- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۷۸-۵۸۲.
- ۲۸- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳.
- ۲۹- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۸۰-۵۸۱.
- ۳۰-assimilation.
- ۳۱- محمد اقبال لاهوری، احیاء تفکر دینی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.
- ۳۲-existentialism.
- ۳۳- نصرت‌الله پورافکاری، فرهنگ روان‌شناسی و روان‌پزشکی، چ سوم، تهران، فرهنگ معاصر ۱۳۸۰.
- ۳۴- راهنمای آماری و تشخیص انجمن روانپزشکان آمریکا.
- ۳۵- جدول اقتباس از کارل هافمن و همکاران، روان‌شناسی عمومی، ترجمه هادی بحیرایی و همکاران، ارسبان، ۱۳۷۹، ج ۱.
- ۳۶- محمود منصور، روان‌شناسی ژنتیک، چ ششم، تهران، نشر ترمه، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۹.
- ۳۷-psychosocial development.
- ۳۸-Jalali Teherany , Muhammad Muhsin , development psyc

# 11<sup>th</sup> National Conference on Management & Humanistic Science Research in Iran

10 March 2022 - Tehran

یازدهمین همایش ملی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی در ایران

محل برگزاری: تهران

۱۹ اسفند ۱۴۰۰



v